

سازمانیابی معلمان کشور بخشی ضروری و حیاتی از سنگربندی عمومی در برابر استبداد است. رضا سپیدرودی

ظاهراً جناح حاکم باید از تمهیداتی که برای برگزاری به اصطلاح دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای و بیرون کشیدن چاشنی انفجاری آن صورت داده است، راضی باشد. چرا که آن دسته از روزنامه‌ها را که می‌توانستند مطلبی افشاگرانه بنویسند، بسته است و فضایی را بوجود آورده است که روزنامه‌های موجود به‌ویژه در پی فرمان شاهرودی- با روی آوردن به خودسانسوری و برای اجتناب از توقیف، از نوشتن هرگونه مطلب افشاگرانه در این باره خودداری می‌کنند. علاوه بر این، جناح حاکم در اقدامی بی‌سابقه، حتی وکلاء خانواده مقتولین را نیز از میدان بدر کرده است. یعنی ناصر زرافشان وکیل پوینده و مختاری را زندانی ساخته و مهرانگیزکار-وکیل فروهرها- را نیز نخست زندانی و سپس ۵ سال از حق وکالت ممنوع کرده است. جناح تمامیت‌خواه به اقدامات بازدارنده فوق اکتفا نکرده و برای محکم کاری هر چه بیشتر اکبرگنجی و عمادین الباقی دو تن از افشاکندگانی اصلی قتل‌های زنجیره‌ای را نیز در سلول‌های زندان جای داده است.

به این ترتیب باید گفت که ظاهراً تشکیل دادگاهی غیر علنی به بهانه ضرورت مصالح امنیتی، ممانعت از حضور وکلاء خانواده مقتولین فاجعه ملی قتل‌های زنجیره‌ای و عدم حضور خانواده‌های مقتولین در اعتراض به فرمایشی بودن این دادگاه و نیز ممانعت از حضور هرگونه خبرنگار و بالاخره تشکیل دادگاه و پرونده‌ای "مطلوب" از متهمین دست‌آموز و بیرون کشیدن اوراق اعترافات سعید اسلامی از آن، بایستی خاطر جناح حاکم را از نحوه برگزاری این دادگاه و بستن این پرونده ملی کاملاً راضی کرده باشد. "رضایت" جناح حاکم البته تنها به موارد فوق منحصر نمی‌شود. علاوه بر تمامی شرایط فوق جناح حاکم توانسته است، سکوت و همراهی ضمنی جناح خاتمی را نیز برای تشکیل این فرمایشی‌ترین بی‌دادگاه در نوع خود، جلب کند:

عصیان جوانان علیه دین و سنت

رها آزاد

در جامعه ایران سال‌ها است که جبهه وسیعی در مقابل حکومت اسلامی گشوده شده که به جرأت می‌توان گفت مهم‌ترین و فعال‌ترین بخش این جبهه را جوانان تشکیل می‌دهند. این بخش، اتورته‌های دولت دینی را در همه عرصه‌ها به چالشی جدی طلبیده و جان سختی مذهب و استبداد در ایران را به محک تجربه‌ای نو گذارده است. حتی آمار رسمی نیز خبر از افزایش شدید و عمیق فاصله میان جوانان و حکومت اسلامی و آموزه‌های دینی و خرافی‌اش می‌دهند. مثلاً آمار شورای مرکزی جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز مبنی بر آن که ۸۰ درصد جوانان ایرانی که ۲۵ میلیون ایرانی ۱۵ تا ۳۰ سال را شامل می‌شود، نماز نمی‌خوانند جالب توجه است. این بقیه در صفحه ۲

به فاصله‌ی سه روز پس از اعلام «خانه معلمان ایران» در برپایی تجمعات اعتراضی در تهران، کرج، مشهد، اصفهان، شیراز، تبریز، گاشان و رباط کریم، "مظفر" وزیر آموزش و پرورش در واکنشی تحقیرآمیز در رابطه با معلمان معترض گفت: «آموزش و پرورش ۱۱۷ هزار مدرسه دارد بنابراین ناراضی‌های بخش کوچکی از این مجموعه مقابل تحمل است.»

از آن‌جا که در تشریح علت اعتراضات معلمان، «خانه‌ی معلمان» بر «تورم اقتصادی، مدیریت قبیله‌ای و افت کیفی آموزش، عزل و نسب‌ها بر اساس پایگاه حزبی و قانون گریزی و استبداد در آموزش و پرورش» اشاره کرده بود، مظفر خود را موظف دید افزایش حقوق معلمان کشور را به رخ آن‌ها بکشد و در این مورد گفت: «بهبود وضعیت اسفناک فرهنگیان طی سه سال گذشته کار مهمی بوده است و معلمان هم باید متوجه این قضیه باشند».

چنین است برخورد وزیر آموزش و پرورش با نظام آموزشی کشور و از همین برخورد می‌توان به سهولت پی برد که اعتراض علیه سیاست‌های حاکم بر نظام آموزشی چقدر مشروع و حیاتی است.

نظام آموزشی در هر کشور یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین ابزارهای توسعه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. این نظام اگر از قابلیت بیافتد، جامعه اسیر ظلمتی وحشتناک و دیرپا خواهد شد و رشد و توسعه مادی، فنی و فرهنگی رویایی دست‌نیافتنی خواهد بود.

دو دهه حاکمیت مذهب بر نظام آموزشی، وجود نهادهای ایندئولوژیک اختناق‌آفرین، هزینه‌ساز، اما بی‌مصرف و انگلی، وارد شدن ضربات مرکب‌بار بر کیفیت آموزش، بروکراسی لجام‌گسیخته‌ی مبتنی بر رابطه‌سالاری به جای شایسته‌سالاری که به شکل ساختار الیکارشیکی برناتفته از تاروپودهای تبعیض، کل بدنه سیستم آموزشی را در چنبر خود گرفته است، الفا عملی آموزش رایگان، عمومی و سراسری، خصوصی و طبقاتی کردن امر بهره‌مندی از مواهب دانش، ضداصلاحات مخرب و ساختارشکنانه در درون نظام آموزشی و در میان حلقه‌های رابط بخش‌های مختلف این سیستم، و تعدیل نیروی انسانی، در ترکیب با هم، اکنون عملاً کار را به گسست و انفصال ساختی در درون نظام آموزشی کشانده است.

بحران درونی این سیستم که از خودزایی و سوخت و ساز طبیعی بازمانده است، وقتی در کنار بحران اقتصادی و اجتماعی و آن فلاکت عمومی قرار داده شود که اکنون جامعه را با پنجه‌های آهنین خود می‌فشارد، زمینه‌های بقیه در صفحه ۲

چنان‌که می‌دانیم در نزد دولت مردان جناح اصلاح طلب، رسماً اطلاعات گسترده‌ای نسبت به این جنایت، که جنایت ملی نامیده می‌شود، وجود دارد که بنا به مصالح نظام، محکوم به پنهان ماندن شده است. چنان‌که ریبعی-یکی از انفراد هیئت برگزیده سه نفره رئیس‌جمهور و مشاور امنیتی وی- زمانی حریف خود را تهدید به افشاء اطلاعات ذی‌قیمتی کرده که در صورت پیش‌روی و ادامه

دنباله از صفحه ۱ سازمان یابی معلمان کشور....

واقعی اعتراض معلمان کشور را روشن می‌سازد.

حقیقت این است که جبران بلایی که حکومت کنونی بر سر آموزش و پرورش آورده است، کار امروز و فردا نیست، اما نبرد برای نجات این سیستم از اضمحلال کامل، همین امروز باید آغاز شود. ریشه‌های بحران در نظام آموزشی کشور ما بسیار عمیق است. کافی است اشاره کرد که رهایی آموزش از قید ایدئولوژی حاکم، احیای آموزش رایگان، و نهادینه سازی مشارکت نهادهای مستقل معلمان و کارکنان آموزش و پرورش در کلیه مراحل و سطوح تصمیم‌سازی در این سیستم، سه شرط حداقل، و مطلقاً صرفنظرناکردنی در مقابله با گسترش بحران این نظام و آغاز مهار آن به شمار می‌رود، تا چشم‌انداز راهی که در پیش روست کمابیش به درستی تصویر شود.

معلمان زحمتکش کشور به عنوان مظاهر مجسم آگاهی و دانش، که عملاً و به طرز روزمره با مشکلات و مسائل نظام آموزشی دست‌بگریبانند، قطعاً اهمیت مبارزه برای تحقق این شروط را بهتر از همه درک می‌کنند. حلقه اصلی اما اکنون برپایی شکل مستقل معلمان و کارکنان آموزش و پرورش است. جلوی تاخت و تاز و خودسری دولتمردان و رابطه‌سالاری‌ها و استبداد و روش‌های قبیله‌ای را، همچنان که جلوی ادامه فقر مادی معلمان را، تنها معلمان متشکل می‌توانند بگیرند. هیچ نیروی حکومتی در کشور ما در چشم‌انداز موجود نمی‌تواند به جای معلمان خواهان مبارزه پیگیر برای حق آنان و دفاع از یک نظام آموزشی پیشرو و لائیک باشد. در این مورد اگر برخورد سرکوبگرانه تمامیت‌خواهان و دشمنی‌گریزی و بی‌چون و چرای آنها با حق شکل مستقل بی‌نیاز از توضیح است، کارنامه اصلاح‌طلبان نیز از دوم خرداد به این سو نشان داده است که آنها هم معلمان کشور را ابزار دست خود خواسته‌اند و به هیچ رو به امر تشکیل‌یابی معلمان خدمت نکرده‌اند.

اصولاً با مبانی علم جامعه‌شناسی در تناقض است که یک دولت اسلامی نظیر دولت کنونی بخواهد توده معلمان کشور را متحد کند و به بلای جان خود تبدیل نماید. دولت‌ها همه جا، و ویژه در اعماق جامعه، از لحظه‌ای که از ایجاد نهادهای مستقیم اعمال سلطه فارغ می‌شوند، به دنبال ایجاد ابزارهای غیرمستقیم اعمال سلطه و حاکمیت خویش‌اند و بس. هیچ دولتی از اعتصاب و تحصن و حق‌طلبی خویش نمی‌آید و نیروی مستقلی را که پرتوان و نیرومند به عنوان نماینده صدها هزار انسان زحمتکش و آینده‌ساز در برابرش بایستد و حق خود را طلب کند، دوست ندارد. هم از این رو، هر اعتراضی، هر تلاشی برای برپایی هر سنگری در دفاع از هر حق پایمال شده‌ای باید از روح بی‌اعتمادی مطلق به حکومت و دولت منشا بگیرد، وگرنه فرجامی جز شکست ندارد. "مظفر" و مظفرها در کشوری که استبداد سیاسی و فکری و بی‌حقی عمومی بیداد می‌کند، جز به زبان تحقیر و تبخیر سخن نمی‌گویند. آنها میوه‌های تلخ فرهنگ و مناسبات پوسیده و متجبری هستند که پذیرش حق دخالتگری فعال و تعیین‌کننده نهادهای مستقل معلمان در همه امور مربوط به آموزش و پرورش را مصیبتی تحمل‌ناپذیر، زیاده‌روی و

دنباله از صفحه ۲ دادگاه نمایشی قتل‌ها....

پدیده کربدن گوش‌ها و هم‌کاری ضمنی جناح خاتمی با جناح حاکم به‌هنگام تشکیل بزرگترین بی‌دادگاه تاریخ این کشور، تنها به موارد فوق محدود نمی‌شود. وزیر اطلاعات او -با وجود آن‌که پرونده را از چنگش خارج ساخته و حتی از هرگونه امکان مشورتی در این باره محروم شده است- فرصت را برای ابرازنظر جهت دفاع از ضرورت تشکیل "دادگاه" نمایشی و در پشت‌درهای بسته از دست نداده است. چرا که این وزیر کابینه بهتر از هرکسی بخوبی می‌داند که اولاً- حفظ ساختار این وزارت‌خانه -که توسط سعیدامامی‌ها شکل گرفته است- و همگان با چشمان خود دیدند که چگونه و به‌طور رسمی صدها نفر از گردانندگان آن در ماجرای مجلس ختم "خودکشی" سعید امامی شرکت جستند، عین رعایت و حفظ مصالح نظام است. و ثانیاً- باز چنان‌که در همین اواخر دیدیم حریف به‌این هم اکتفاء نکرده و با انتشار جزوه ۸۰صفحه‌ای و افشاء پاره‌ای از عناصر و گردانندگان پشت پرده و اقدامات دستگاه اطلاعاتی در آستانه برگزاری دادگاه نمایشی، رقیب اصلاح‌طلب خود را به سکوت و فراتر از آن به حمایت از این بی‌دادگاه فراخوانده است. و در این میان نکته جالب همانا به سکوت برگزارکردن مواضع این وزارت‌خانه و شخص خاتمی در باره این بی‌دادگاه، در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های ظاهراً اعتراضی جنبه مشارکت و

نقض حاکمیت می‌پندارند. آحاد و عناصر یک طبقه سیاسی غرق در ظلم و فساد که ظرف دو دهه حداقل ۴۰۰ میلیارد دلار از بیت‌المال را بالا کشیده‌اند، هرگز حاضر نیستند و نخواهند شد که به حسابرسی و گزارش‌دهی دقیق، حرکت در چهارچوب‌های ضابطه‌مند و به مشارکت مستقل توده‌ای در طراحی، تنظیم و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تن دردهند.

به همین دلیل سازمان‌یابی معلمان کشورمان یک بخش ضروری و حیاتی از سنگربندی عمومی جامعه ما در برابر استبداد و خودسری و گامی بپرستی مهم در حرکت بسوی آزادی و عدالت اجتماعی است. معلمان کشورمان با کمیت یک و نیم میلیونی خود، با ارتباط گسترده خود با بیش از ۱۸ میلیون جوان و نوجوان، در مدرسه و محله و مجامع عمومی، با پیوندهای خود با جنبش دانشجویی، به عنوان بخشی از جنبش مزدبگیران، می‌توانند نقشی حیاتی در پیوند جنبش عمومی با جنبش کارگران و عموم لایه‌های مزد و حقوق‌بگیر ایفا کنند. شکل مستقل معلمان بی‌تردید نقطه عطفی در عبور از وضعیت کنونی به دوره نهادهای مستقل مدنی خواهد بود. از این‌روست که اعتراضات معلمان شایسته دقت و توجه ویژه و حمایت بی‌دریغ است. باید امیدوار بود که تحصن گروهی از فرهنگیان قم در اعتراض به مشکلات صنفی در روز دوشنبه ۱۹ دی‌ماه جاری مقدمه یک رشته اعتراضات دامنه‌دار معلمان در سایر شهرهای کشور باشد. بدیهی است که معلمان آزاده و پیشرو بر بستر این اعتراضات با گام‌های سنجیده در جهت ایجاد شکل مستقل و سراسری معلمان کشور حرکت خواهند کرد.

جنبه دوم خرداد است. و باز چنان‌که می‌دانیم هم‌راهی ضمنی خاتمی منحصر به موارد فوق نبوده و دیدیم که او حتی در سخنرانی ۱۶ آذر خود در برابر دانشجویان و در اعتراض به سخنان دانشجویان منکر زندانی سیاسی بیگناه شد! او در این سخنرانی حتی تا آن‌جا پیش‌رفت که پاره‌ای از هم‌فکران و حامیان خویش را به دلیل حمایت از رفتارندوم به خیانت متهم ساخت!

بنابراین باید گفت که هدف جناح دولتی از علم کردن غده سرطانی در وزارت اطلاعات و لزوم جراحی در مقطع افشاء شدن قتل‌های زنجیره‌ای، چیزی جز تسخیر و تسلط نسبی بر این وزارت‌خانه نبوده است و اکنون این جناح -بزعم خود- مدت‌هاست که با رسیدن به مشروطه خود، در هم‌راهی با جناح حاکم خواهان بیرون کشیدن چاشنی انفجاری این بحران ملی است. چرا که افشاء نیمه‌ی پنهان کوه یخ این جنایت را، افشاء نظامی می‌داند که خود کمر به نجاتش بسته است. و حتی فراتر از آن قرائن متعددی وجود دارد که جناح اصلاح‌طلب خواهان آن است که از قبل سکوت و هم‌راهی خویش با جناح حاکم، آن‌را به عنوان دستمایه مهمی برای تنش‌زدانی بین دو جناح در خدمت فرارویاندن جناح "راست واقع‌بین و تواندیش" و "سوار کردن آن‌ها در قطار اصلاحات" قرار دهد.

تشکیل ستاد فوق‌العاده برای کنترل روزنامه‌ها!

یکی از تازه‌ترین دلایل استنتاجات فوق‌را باید خبری دانست که چند روز پیش از قول خبرگزاری ایرنا انتشار یافت. در گزارش این خبرگزاری، به نقل از معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد-شهیدی مؤذّب- پرده از تشکیل ستاد و یا کمیته‌ای مرکب سه از قوه، با هدف نظارت بر مطبوعات جهت جلوگیری از درج هرگونه مطلبی در باره قتل‌های زنجیره‌ای، برداشته شد. کمیته فوق‌به سکوت گورستانی حاکم بر مطبوعات بسنده نکرده و آن‌ها را به خویش‌داری هرچه بیشتر دراین باره دعوت کرده است!

با این وجود و علیرغم تمامی تمهیدات فوق باید گفت، که تشکیل چنین دادگاهی خود نشان‌دهنده اوج رسوایی کل رژیم و دلیل محکمی بر وجود نقش سردمداران رژیم در ارتکاب این جنایت فراموش نشدنی به حساب می‌آید. و به‌همین دلیل شاهد شکل‌گیری دوگانگی و دره هرچه عمیق‌تری بین دستگاه تبلیغات رسمی و آن‌چه که در افکار عمومی می‌گذرد هستیم. دره‌ای چنان ژرف، که حتی هم‌راهی و هم‌زبانی اصلاح‌طلبان دولتی با جناح حاکم، نیز قادر به فائق آمدن بر آن نیست.

تا مادامی‌که اکثریتی چنین ناراضی و چنین هوشیار وجود دارد، می‌توانیم مطمئن باشیم که نهایتاً تمامی تلاش‌های مذبوحانه‌ای که برای بستن این پرونده صورت می‌گیرد، با شکست مواجه شده و این امکان که اطلاعات پشت پرده و مخفی‌نگه‌داشته شده سرانجام روزی از پرده برون افتد هم‌واره وجود دارد. سردمداران رژیم، نخواهند توانست با به پایان بردن دادگاه نمایشی، با خیال راحت سر بر بالین نهند.

دنباله از صفحه ۱ عسبان جوانان علیه دین وسنت

آمار در نامه سرگشاده این نهاد خطاب به مسئولین و اعضای خود توسط خبرگزاری ایسا در روز جمعه ۹ دی ماه ۷۹ منتشر گشت. شدت و عمق دره میان جمعیت جوان ایران و حاکمین اسلامی کشور به اندازه ای است که مصباح یزدی در روز پنجشنبه ۱۵ دی ماه ۱۳۷۹ در بندر عباس خواستار آماده باش کامل نیروهای سرکوب برای مقابله با جوانان گشت. او در این رابطه گفت: (از زمان بخت پیامبر تا به امروز که ۱۴۰۰ سال می گذرد و به اعتقاد قلبی من از زمان خلقت آدم تاکنون شرایط فرهنگی، هیچ زمانی بحرانی تر از امروز جامعه ما نبوده است). او هم چنین افزود: (در طول تاریخ بشریت هیچ امتی دیده نشده که بگوید حق وجود ندارد... هیچ چیز مهم تر از خطری که امروز دین و ارزشها را تهدید می کند نیست... امروز کسانی جرأت می کنند علیه شهادت سخن بگویند حتی کسانی با پسوند های اسلامی شهادت سیدالشهدا را زیر سوال می برند. آنان می گویند حادثه کربلا خشونت آمیز و خصومت شخصی بوده است. اسلام چنین نامردی را نمی پذیرد... ببینید فساد و فحشا و رواج اعتیاد بین نوجوانان و روابط نامشروع بین جوانان در ۵ سال قبل چندر بوده و حالا چقدر است...)). (آفتاب یزد- ۱۷ دی ماه ۷۹)

جوانان ایران با مبارزه علیه تحجر فرهنگی و نافرمانی گسترده مدنی خود، کارا کتر اجتماعی نوینی به جامعه ایران بخشیده اند که در میان کشورهای منطقه بی نظیر است. جوانان امت بی دینی را به حکومت می شناساند که در تاریخ کشورهای اسلامی بی سابقه است. در این میان پاسخ رژیم به ناتوانی و انزوای شدید فرهنگی-سیاسی خود اتهامات اخلاقی و سرکوب فیزیکی و اختلاف افکنی میان نسل های مختلف جامعه است. حاکمیت اسلامی شاهد تحولات سریع و شدیدی در فرهنگ جامعه است که نمی تواند با آن پنجه در پنجه افکند. به همین دلیل به حربه های دیرین خود هم چون برجسب های اخلاقی، روی آورده است. پیش از این و بویژه در دهه ۶۰ عدول از نرم ها و جهت گیری های مورد نظر رژیم با اعدام و دار و درفش پاسخ داده می شد، اما اکنون که عدول از نرم های اسلامی به نرم اجتماعی و همگانی بدل شده و اکثریت قریب به اتفاق جامعه رویاروی تحجر فرهنگی حاکمان اسلامی صف کشیده اند، ایجاد رعب و وحشت کار ساده ای نخواهد بود و با آن که موج جدیدی از دارودادگاه، جس، شلاق و منله کردن انسان ها و سنگ سار زنان برای زهر چشم گیری آغاز گشته، دورنمای بی دردمس و گریزگاه امنی در مقابل رژیم وجود ندارد.

می دانیم که در فرهنگ اسلامی خط کشی های دقیقی میان حلال و حرام و پاک و نجس وجود دارد که حتی انسان ها را نیز با آن محک می زنند. در این فرهنگ هم چنین حس کنجکاو و میل و اشتیاق جنسی جوانان را به خودفروشی یا به قول فقهای دین فحشا مرتیب می کنند. فعالیت جنسی جوانان و میل ایشان به آزمون و تجربه غرایز جنسی و مد شدن پدیده عشق آزاد در ایران که با فرهنگ اسلامی سازگار نیست، چیزی است که همواره کابوس این حاکمان دین بوده است. تمرکز شدید بر سر مسائل جنسی و توضیح آن ها با واژه هایی نظیر فحشا و فساد نه تنها در معنای رایج و پرتابک رومزه اش به کار گرفته می شود، بلکه اکنون بویژه مانند اسلحه ای برای سرکوب شورش سیاسی، فرهنگی و جنسی یک ملت جوان و مبارزه با افکاری که ناقوس نابودی فرهنگ ایستا، راگد و محافظه کارانه جامعه را به صدا درآورده نیز می باشد. این مبارزه شدید با تمایلات آزادی خواهانه و انسانی-عاطفی جوانان و سعی در

سرکوب همه جانبه آنان در واقع انعکاس روند فروپاشی و ریزش جدی ساختارهای کهنه جامعه ایران است که به این شکل با آن مبارزه می گردد.

در جوامع فئودالی و سنتی فرهنگ تقریباً مانند تمام پدیده های دیگر امری ثابت و یک نواخت است که نسل به نسل و سینه به سینه منتقل می گردد و تفاوت عظیم و محسوسی میان نسل های پیشین و جدید وجود ندارد. حول ارزش ها و اخلاقیات و سنن جامعه که جمع های خانوادگی و روستایی و غیره را قادر به ادامه بقا می سازد، آگاهی و توافق مشترکی ایجاد می شود و خطایان به شدیدترین وجهی مجازات می گردند. اما در جوامعی که دستخوش تحولات و دگرگونی های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می شوند و به اصطلاح در مرحله گذار به سر می برند، در سطح جامعه دیگر یک فرهنگ مشخص حاکم نیست، بلکه دو یا چند فرهنگ متفاوت در کنار هم زندگی می کنند. گرچه این امر به این معنا نیست که بین این قطب های متضاد فرهنگی، همزیستی مسالمت آمیزی وجود خواهد داشت. بعکس همواره فرهنگ سنتی و رو به زوال، بویژه به فرهنگ مترقی تر تعرض خواهد کرد تا آن جا که یا آن را برای مدتی از صحنه خارج کند و یا خود مجبور به ترک صحنه گردد. در جامعه ما نیز این دو قطب مدت های مدیدی است با هم درگیر شده اند و عناصری از هر دو در سطح جامعه وجود دارد. هنوز اشکال تربیتی کهنه که بر اتوریته پدر و حرف شنوی و احترام بی چون و چرا و دیسیپلین شدید جنسی بویژه برای دختران استوار است در کنار اشکال مدرن تر تربیتی که عناصری از تربیت دمکراتیک نظیر احترام به کودک و بها دادن به خواست ها و علایق او، شرکت کودک در بروسه های متفاوت تممیم گیری و رعایت حقوق فردی او وجود دارد. دولت بشدت مستبد دینی با اتکا به ساختار عقب مانده اقتصادی که بخش بزرگی از جمعیت را در کارهای غیر مولد و غیر خلاق مشغول کرده و از فراهم آوردن شرایط اشتغال و مشارکت فعالانه زنان و جوانان در محیط عاجز است، لزوماً مدافع فرهنگ نوع اول بوده و سعی در بازتولید آن دارد. اما این سیاست و فرهنگ واپس گرا به علت ارتقای سطح تحصیلات بخش وسیعی از جوانان و مسافرت بخش های زیادی از مردم به کشورهای اروپایی و همسایه و علاقمندی شدید جوانان به تازه های علم، دانش، فرهنگ، موزیک، رقص و روابط آزاد با یک دیگر، وجود اینترنت و جهانی شدن واژه هایی نظیر شهروند برابر حقوق، حقوق بشر، دموکراسی، جدایی دین از دولت و حق تشکل انسان ها برای دفاع جمعی از منافع مشترک، نمی تواند در درازمدت در برابر فرهنگ نو دوام آورد. تحت تاثیر شرایط ذکر شده در بالا، هر روز بخش بیشتری از اخلاقیات، رسوم و عرف اجتماعی که تا دیروز جاودانه می نمود به زیر تازیانه انتقاد و پرخاش جوانان و کل جامعه کشیده می شود. در جامعه ای که دولت حق هرگونه اعتراض جمعی را از انسان ها دریغ می دارد و هیچ گونه مخالفتی تحمل نمی شود، تنها راه باقیمانده جدال فردی با رژیم است که جوانان آن را در بهترین و زیرکانه ترین اشکال عرضه می کنند. با مدل و آرایش جنجال برانگیز مو، چهره، لباس و پشت کردن به آداب و سنن مذهبی به جنگ مقدسات گردوغبار گرفته حاکمین می روند. و با بی اعتنائی به نماز و آداب مذهبی که در خانه و مدرسه مدام در گوش شان خوانده اند، تلاش حاکمان دینی و حکومت اسلامی برای استیلای یک فرهنگ واپسگرا بر جامعه را به ریشخند می گیرند. اما تنها مبارزه فردی و منفی تنها مشخصه مبارزه جوانان نیست. مبارزه جمعی نیز در در موقعیت های مناسب و به شکل حساب شده ای، هم چون شرکت در

تک برگی راه کارگر

حرکت های توده ای و یا در تظاهرات در استادیوم های ورزشی خود را به معرض نمایش می گذارد.

در یک جامعه دمکراتیک انتقاد و شورش جوانان جدی گرفته می شود. چرا که این شورش به معنای نهیب و هشدار برای جامعه و خانواده بوده و کاستی ها و نارسایی های این نهادها را بیان کرده و در عین حال جوانه های پیشروی به سوی آینده را نیز در خود دارد. اگر این اعتراضات نتوانند به خواست های خود دست یابند و باز اگر نتوانند به شکل جمعی و متشکل توقعات و اعتراضات خود را بیان کنند، می توان انتظار داشت که یا در جمع ها و محافل کوچکی در خود فرورفته و ایزوله و بی عمل گردند و یا حتی با روی آوری به راه های فرار دیگری نظیر مواد مخدر، خشم، سرخوردگی و خروج داوطلبانه خود از جامعه را اعلام کنند. در نتیجه جانداختن این دیدگاه و نظریه که شورش و سرکشی، حق جوانان است و اعتراضات آنان علایم یک جامعه بیمار را بیان می کند و حمایت جدی نسل های پیشین از آن ها ضروری است، از اهمیت زیادی برای کاهش فاصله بین نسل ها در ایران برخوردار است. جوانان حق دارند که نوک تیز حملات خود را متوجه سیستم زندگی و تفکر نسل پیشین کرده و گسست خود را با بخش های عقب مانده ی شیوه زیست و اندیشه های آن ها اعلام کنند. فرهنگ پذیرش انتقاد گزنده جوانان، پذیرش و درک بلندپروازی ها و گاه ایده آلیسم زیبای آن ها، تلاش برای درک رویاها و انتظارات شان از زندگی و بطور خلاصه فرهنگ رفاقت و پذیرش برابری واقعی آن ها با بزرگسالان، فرهنگی است که باید بشدت روی آن تبلیغ گردد. نسل های پیشین احساس می کنند که کنترل بر جوانان را از دست داده اند و دچار سرخوردگی و پریشانی و واکنش های ناسنجیده می گردند. چرا که بسیاری از ارزش های خود را در حال تلاشی می بینند بدون این که قدرت انتقال آن ها به نسل بعدی را داشته باشند. و در مقابل شانه بالانداختن جوانان دچار خشم و تاسف و محافظه کاری می شوند. برخلاف تبلیغات رایج باید علل ناسازگاری و شورش و ستیزه جویی و «بی ریشگی فرهنگی» را شناخت و به این فرهنگ تازه و شاداب خوش آمد گفت. باید توضیح داد که علت روی گردانی شدید جوانان از مراسم مذهبی و بویژه نماز، فرار دختران و پسران بسیار جوان از خانه ها و روانه ی خیابان ها شدن شان، در واکنش به برخوردهای ناصبورانه و گاه سخت گیرانه ی والدین، نه ماهواره و گستاخی و خیره سری دختران و پسران، بلکه حاکمیت یک استبداد وحشی مذهبی بر زمینه ی مشکلات اقتصادی این دسته از جوانان و عدم حمایت و هم دردی جامعه با آن هاست. و این عوامل است که جوانان را به عسبانی همه جانبه علیه دولت دینی به عنوان حامی فرهنگ عقب مانده و واپسگرا و هم چنین علیه تابوهای اجتماعی و خانوادگی واداشته است.

اکنون که نسل کنونی به تدریج شروع به بازتعریف خود و هویت خویش نموده و خواستار آزادی های فردی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بسیار گسترده تری است، بر شدت اصطکاک آن ها با دولت حامی فرهنگ واپسگرا و خانواده ها نیز افزوده شده است. باید برای ایجاد جوی که در آن جوانان بتوانند بدون هراس از واکنش های تند و ناگهانی والدین خود با ایشان وارد گفت و گو شوند تلاش کرد. و باز باید یاد آور شد که مسئولیت اصلی این مشکلات بر عهده دولتی است که نه تنها هیچ گونه امکانات رفاهی و حمایتی برای جوانان در نظر نگرفته است، بلکه با تمام قدرت و با اتکا به انواع و اقسام نیروهای سرکوب، در تلاش است تا جوانان را به عناصر بی اراده ی یک فرهنگ ارتجاعی و واپسگرا تبدی کند. اما این تلاش عبث در برابر مبارزه و عسبان به حق جوانان در هم شکسته خواهد شد.

به شیوه برگزاری دادگاه قتل‌ها اعتراض کنید!

خانم و آقای محترم

روی سخن امضاء کنندگان این متن که جمعی از ایرانیان خارج از کشور را شامل می‌شود با شما، سازمان‌ها، محافل و شخصیت‌های جهانی است که وظیفه‌ی انسانی دفاع از جان و شأن انسانی را در جهان وجه همت خود قرار داده‌اند.

خانم و آقای محترم

چنان‌که اطلاع دارید بیش از بیست سال است که جان هر ایرانی معترض و مدافع حقوق انسانی در ایران و حتی خارج از قلمرو این کشور در مخاطره جدی قرار دارد. افزون بر این ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی ایرانیان، آشکارا، پایمال شده و مورد تجاوز حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

ما یقین داریم شما از اعدام‌های بی‌شمار و کشتار جمعی زندانیان سیاسی، قطع عضو، سنگ‌سار و ترورهای آشکار و پنهان در ایران اطلاع دارید. ما یقین داریم شما از شمار بزرگ ترور شخصیت‌های مخالف و سرشناس پناهنده ایرانی در خارج از کشور که از جمله منجر به تشکیل دادگاه میکونوس در آلمان و محکومیت بلندپایه‌ترین مقامات حکومت اسلامی گردید، آگاهید. صرف‌نظر از این قرائن آشکار، شاهد دیگر در اثبات ادعای ما، محکومیت مستمر سالیانه حکومت ایران به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل و سازمان‌های حقوق بشر است.

کشتن فجیع پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، پیروز دوانی، غفار حسینی، احمد تقضلی، احمد میرعلانی، ابراهیم زال‌زاده و ... که نمونه قربانیان حکومت جمهوری اسلامی در میان شخصیت‌های سیاسی، نویسندگان و روشن‌فکران است، خود زبان گویایی‌ست در بیان فضای سیاسی حاکم بر ایران که همه از آن آگاهند.

امروز در چنین فضایی، بعد از گذشت دو سال از وقوع قتل‌ها، دادگاهی برای رسیدگی به _____رونده متهمان به

قتل چهار نفر از قربانیان این جنایت، پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده برپا می‌شود.

ما بدون هر تفسیر و تحلیل، برخی از اقدامات پیش‌گیرانه حکومت اسلامی را می‌شماریم که بنا بر شواهد عینی هر کس، در هر موقعیت اجتماعی و با هر مسلک و دید سیاسی سخنی در اعتراض و یا کوششی در کشف حقیقت مربوط به قتل‌های اخیر داشته است لاجرم رودرروی سازمان‌های سرکوب حکومت اسلامی و در رأس آن دستگاه قضایی قرار گرفته است.

۱_ بازداشت وکلای شاکیان خصوصی قتل‌های زنجیره‌ای به اسامی خانم شیرین عبادی و ممانعت از او وکالت، و آقای ناصر زرافشان که در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۰۰ بازداشت و هنوز در زندان است.

۲_ دست‌گیری در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و از جمله برداشتن کلیه بازجویی‌ها و اعترافات سعید امامی که بنا بر اطلاعاتی‌های وزارت اطلاعات مهره اصلی متهم ردیف اول طرح‌ریزی و اجرای قتل‌هاست و مرگ مشکوک او در زندان.

۳_ بازداشت دو تن نویسنده و روزنامه‌نگار سرشناس آقایان عمادالدین باقی که به ۵ سال زندان محکوم شده و اکنون در زندان است و آقای اکبر گنجی که در تاریخ ۲۲ آپریل ۲۰۰۰ بازداشت و هنوز در زندان است. آقایان مذکور مسئله قتل‌های زنجیره‌ای را پیگیرانه و مستند به اسنادی از وزارت اطلاعات مطرح کرده‌اند.

۴_ سوءقصد به جان آقای سعید حجاریان که به احتمال قریب به یقین یکی از مطلع‌ترین افراد در مورد قتل‌های زنجیره‌ای بوده است. ایشان از بلندپایگان سابق وزارت اطلاعات بوده‌اند. متهمان ترور آقای حجاریان چهار تن بوده‌اند که دو تن آن‌ها به قید ضمانت آزاد شده‌اند. آقای حجاریان در تاریخ ۱۲ مارس ۲۰۰۰ مورد سوءقصد واقع شده‌اند.

۵_ احضار و بازداشت کوتاه‌مدت خانم سیما پوینده همسر زنده‌یاد محمدجعفر پوینده یکی از مقتولین قتل‌های زنجیره‌ای.

۶_ احضار و بازداشت کوتاه مدت آقای محسن حکیمی، نویسنده و عضو کمیته پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای.

۷_ بازداشت آقای علی افشاری، عضو شورای مرکزی تحکیم وحدت، که در سخنرانی خود در تاریخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۰ در دانشگاه صنعتی امیرکبیر بر قتل‌های زنجیره‌ای تأکید دارد و می‌گوید "تتها راهی که می‌تواند پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را از دچار شدن به سرنوشته پرونده‌های دیگر برهاند برگزاری دادگاه علنی با حضور ناظران داخلی و خارجی است".

اکنون استمداد امضاءکنندگان این نامه از شما، به عنوان یکی از مدافعان حقوق انسانی در جهان، عطف توجه مخصوص نسبت به چگونگی رسیدگی به اتهام متهمان به ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای است. صرف‌نظر از ماهیت و صلاحیت دادگاهی که مأمور رسیدگی به قتل‌هایی است که اکنون با وجدان جامعه گره خورده و به یک مسئله ملی تبدیل شده است. اقدامات زمینه‌ساز تشکیل این دادگاه و دادرسی موجب نگرانی جدی است تا جایی که بر طبق آخرین اطلاع، شاکیان خصوصی از حضور در چنین دادگاهی امتناع ورزیده‌اند.

خانم و آقای محترم

ما با احترام از شما می‌خواهیم تا با هر امکانی که در اختیار دارید به شیوه برگزاری چنین دادگاهی و رسیدگی و زمینه‌سازی‌های آن اعتراض کنید و از خواست ما امضا کنندگان این متن و دیگر آزادی‌خواهان ایرانی و غیرایرانی برای تشکیل یک دادگاه علنی با حضور ناظران ایرانی و بین‌المللی برای رسیدگی به پرونده همه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای پشتیبانی کنید.

پنج شنبه ۱۵ دی ۱۳۷۹

بهروز آذرنوش، رسول آذرنوش، امیرهوشنگ آریان پور، پیراغن آزاد، فرشید آزاد، نعمت آزر، داریوش آشوری، ابراهیم آوخ، عسگرآهین، علی آئینه، هادی ابراهیمی، اکرم ابوثی، مستوره احمدزاده، حمید احمدی، یوسف اردلان، ابوالفضل اردوخانی، مهدی استعدادی‌شاد، جواد اسدیان، احمد اسکندانی، علی اشراقی، ناصر اعتمادی، مظفر ادب، محمد اعظمی، رضا اغنمی، نادره افشاری، محمدآقتداری، حمیداکبری، نسرین الماسی، بابک امیرخسروی، مهشیدامیرشاهی، بهمن امینی، محمود امینی، مهدی امینی، سیف‌الله اهدایی، جلال ایجادی، شعله ایرانی، اصغر ایزدی، محمدایل بیگی، علی بابازاده، پوران بازرگان، منصور باقرزاده انصاری، جواد باجقلی، رحیم باجقلی، پیرون باوفا، مهران براتی، منیره برادران (م.رها)، محمد برقی، رویا برومند، لادن برومند، بیژن برهنندی، نسرین بصیری، مهوش بل، احمد بناسازنوری، بهران بهرامیان، حسن بهگر، بابک بیات، بیژن کورش پارسا، میثاق پارسا، ناصر باکدامن، حمیدپرچم، پیروزپرستویی، نسرین پرواز، باقر پرهام، محمد پروین، ایرج پزشک‌زاد، علی پورامان، محمد تاج دوتلی، تقی‌نام، محمد ترابی، فریدون تنگابنی، حسن تهامی، ملیحه تیره گل، فائزه (فریبا) ثابت، منوچهر تاقیان، طاهر جام‌برسنگ، مسعود جاوید، سیروس جاویدی، میهن جزئی، منوچهر جمالی، رضا چرندابی، مهدی حاج‌نظر، ویدا حاجبی، علی اصغر حاج‌سیدجوادی، مهدی حسینی، حسن حسام، طاها حسینیانی، زین العابدین حقانی، تراب حق‌شناس، بیژن حکمت، منصور خاکسار، نسیم خاکسار، مهدی خانباها تهرانی، احمد خزاعی، بهمن خلیقی، آذر خونانی، اسماعیل خوبی، زهره خیام، بیژن دادگری، رضا دانشور، مهرداد درویش پور، رضا دریس، محمددشتی، رضا دقتی، منوچهر دقتی، رضا دل‌قوی، علی دماوندی، آرامش دوست‌دار، زیلا دهقانی، حسین دوانی، اکبر ذوالقرنین، حمیددوانلور، حمیدرضا رحیمی، علی رضوی، محمود رفیع، فرهنگ رکنی (اخوی)، فضل‌الله روحانی، حسین زرراستون، فخری زرشکخای، حسن زرهی، جلال سرافراز، بیژن سعیدپور، فاطمه سعیدی (مادر شایگان)، محمد سلیمانی، نیاز سلیمی، بهروز سماعی، اسدسیف، اکبر سیف، علی شاکری، محمدرضا شالگونگی، علی شاهنده، حسن شریعتمداری، علی شفیعی، شهاب شفیق، عباس شکری، شاپور شهبازی، رخساره شهرزاد، حماد شیبانی، بهروز شیدا، احمد شیرازی، عباس شیرازی، علی صالح‌زاده، علی اکبر صفائیان، فرح طاهری، احمد طهماسبی، اسدالله طیورچی، مرتضی عبدالعیان، خسرو عبدالوہالی، حسین عبقری، حمید عروجی، بتول عزیزپور، میرزاآقا عسگری (مانی)، عباس عطروش، رضا علامه‌زاده، کاظم علمداری، حسین علوی، پروانه علی‌زاده، ثریا علی‌محمدی، محمود عنایت، جعفر غفارپور، رضا غفاری، علیرضا فاخر، شاهین فاطمی، طاهره فامیلی، محمد فتحی، مسعود فتحی، روزبه فراهانی، فرهاد فرجاد، رسول قادری، رضا قاسمی، فرهنگ قاسمی، وجیه‌الله قاسمی، پرویز قلیچ‌خانی، شهرام قنبری، ساسان قهرمان، ساقی قهرمان، هوشنگ قهرمانلو، مهوش قهرمانی، کیان کاتوزیان، رامین کامران، زیبا کرباسی، عبدالکریم کریمی، رؤف کعبی، هوشنگ کشاورز صدر، داریوش کارگر، احمد کریمی حکاک، علی کشتگر، نصیر کوشا، منصور کوشان، محمود گودرزی، رضا گوهرزاده، علی لاله جینی، شهاب لییب، روبن مارکاریان، مسعود مافان، بهمن میشری، همایون مبصر، مهنازمتین، امیرمجیدی، شهرام محمدی، مجید محمدی، مرتضی محیط، بهرام محبی، مصطفی مدنی، غلام مرادی، رضا مرزبان، محسن مروج‌هرندی، عباس معروفی، بهروز معظمی، زیلا معظمی، مهلا معظمی، احمد مصباح، ایرج منصوری، اسفندیار منفردزاده، محمد موسوی، باقر مومنی، ناصر مهاجر، علامرضا مهاجری‌ژاد، مرتضی میرآقتابی، مهران میرفخرایی، رضا ناصحی، جمیله ندایی، علیرضا ندیمی، اصغر نصرتی، عبدی نعمتی، مجدی نفیسی، مسعود نقره‌کار، محمد نواب، علیرضا نوری‌زاده، حسین نوش‌آذر، پرویز نویدی، بهمن نیرومند، احمد نیک‌آذر، شیدان وثیق، فریده هرندی، محسن یلفانی، مهدی یوسفی، ...

امضاها ادامه دارد.